

کانت و مدرنیته

سهراب رزاقی

چکیده

در تفکر فلسفی مغرب زمین از گذشته تا به امروز ما شاهد سه گسست اساسی هستیم که هر یک از این گسسته‌ها، گفتار، مفروضات مفهومی و روش شناختی خاصی را در تفکر اندیشه فلسفی حاکم نموده است. در دومین گسست نخستین متفکر و اندیشمندی که بطور بنیادی مبانی اندیشه کلاسیک (متافیزیک) را مورد پرسش قرار داد و پرسش از معرفت را در کانون اندیشه خود نشان داد، ایما نوئل کانت Immanuel Kant بود.

ما در این نوشتار صرفاً بر آن هستیم تا به بررسی برخی از وجوه اندیشه کانت بپردازیم. نویسنده این مسطور بر این باور است که امروزه در هر بحث مجادله آمیز در زمینه مدرنیته modernity و فرامدرنیته Post-modernity همه جا شاهد بازگشتی معرفت شناسانه به کانت هستیم. به بیان دیگر، اندیشه های فلسفی کانت نه تنها نقطه عزیمت مدرنیته، بلکه عامل اساسی استقرار آن است.

اندیشه و تفکر فلسفی در مغرب زمین در مسیر تطور خود تحت سلطه پارادایم‌های paradigm مشخصی بوده است. در هر یک از این پارادایم‌ها مجموعه بسیار وسیعی از مفروضات مفهومی و روش شناختی بر ذهن و اندیشه متفکرین سلطه و سیطره داشته اند. و در هر یک از پارادایم‌ها، گفتار discourse و منطقی خاص حاکم بوده که با گفتار و منطق

پارادایم های پیشین بطور بینادین متفاوت است. به عبارت دیگر منطق و گفتار هر پارادایمی حاصل بسط و به تمامیت رسیدن پارادایم پیشین است که با به بن بست رسیدن منطق حاکم و تردید در مفروضات بنیادین پارادایم، نوعی بحران پدید آمده و جامعه علمی را ناگزیر به بازبینی مفروضات و گفتار حاکم و نهایتاً اندیشیدن جانشینهای بدیل alternative نموده است. به همین ترتیب، پس از چندی پارادایم تازه ای مطرح شده و پیش فرضهای مسلط را به چالش challenge خوانده و سرانجام به یک انقلاب در عرصه اندیشه و علم منجر شده و پارادایم جدیدی با گفتار و منطقی دیگر حاکم گشته است. پارادایم نوین صرفاً افزوده ای جدید به مجموعه متراکمی از آراء و اندیشه ها پیشین نیست، بلکه سبب شده که داده های قدیمی به شکلی کاملاً نوینی مورد ملاحظه قرار گیرند و جهان را از منظری خاص ببینند.

در تفکر فلسفی مغرب زمین از گذشته تا به امروز ما شاهد سه گسست اساسی هستیم که هر یک از این گسستها، گفتار، منطق، مفروضات مفهومی و روش شناختی خاصی را در تفکر فلسفی حاکم نموده است

گسست نخست در اندیشه و تفکر فلسفی مغرب زمین با مرگ اسطوره myth و ظهور فلسفه Philosophy در یونان باستان رخ می نماید. با مرگ اسطوره، فلسفه با محوریت 'وجود' existence آغاز میگردد و تا سپیده دم مدرنیته modernity در اندیشه فلسفی مغرب زمین تداوم می یابد. در بستر این پارادایم بر مبنای عقل reason به تفسیر و تاویل انسان و جهان پرداخته می شود.

در سپیده دم مدرنیته و با به بن بست رسیدن منطق و گفتار فلسفی با محوریت 'وجود'، علم جدید (science) با محوریت 'معرفة' episteme آغاز می گردد. عصر مدرنیته، دوران غروب و مرگ فلسفه قدیم است. در این دوران پرسش درباره معرفت به پرسش مرکزی فلسفه غرب تبدیل شد و این زمانی بود که 'ذهن شناسائی' subject و 'من' Ego اساس قرار میگیرد

نخستین متفکر و اندیشمندی که بطور بینادی مبانی اندیشه کلاسیک را مورد پرسش قرار داد و پرسش از معرفت را در کانون اندیشه خود قرار داد، ایمانوئل کانت Immanuel Kant بود. او نقادی مبانی اصول و بحث از شرایط امکان را به اسلوب عمده فلسفی عصر جدید تبدیل کرد.

باگذر از عقلانیت مدرن و با به بن بست رسیدن منطق و گفتار حاکم بر این پارادایم، بنظر میرسد در قرن بیستم شاهد سوهمین گسست در تفکر و اندیشه فلسفی مغرب زمین هستیم. در این پارادایم 'نقادی زبان' critical language به جای نقادی معرفت می نشیند.

در این پارادایم زبان کاوان بجای حدود فاهمه understanding بشری از حدود ناطقه انسان پرسش می کنند. در پارادایم پیشین می پرسیدند چه چیزهای ورای فهم است ولی زبان کاوان می پرسند چه چیزهایی ورای نطق است. اینان می گویند ما بعدالطبیعه metaphysics معنی ندارد. و مولود بد بکار بردن زبان است. فلسفه جز مسائل زبانی مساله دیگری ندارد. زبان کاوان معتقدند زبان، حد درک آدمی را نیز معین می کند و زبان بی آنکه خادم آرام مقاصد آدمیان باشد، مخدوم ذهن و امیر ضمیر آنان است و تا معلوم نکنیم چه عبارتی معنی دار meaningful یا فاقد معنی meaningless است، نمی توانیم علم شایسته ای داشته باشیم.

ما در این نوشتار صرفاً بر آن هستیم که برخی از وجوه اندیشه یکی از بزرگترین متفکرین گسست دوم یعنی ایمانوئل کانت را مورد بررسی قرار دهیم. زیرا که امروزه در بحث های مجادله آمیز در زمینه مدرنیته و فرامدرنیته Post Modernity همه جا شاهد بازگشت به 'کانت' هستیم علت اساسی گرایش متفکرینی همچون ریچارد رورتی Richard Rorty دریدا Derrida لیوتارد Lyotard، امیشل فوکو Michel Foucault و... به اندیشه های کانت را می باید در این واقعیت جستجو کرد که با او است که مدرنیته قوام گرفته و استقرار میابد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال صلح علوم انسانی

ایمانوئل کانت در ۱۷۲۴ م در شهر کونیگسبرگ به دنیا آمد، پدرش سراج بود. وی دوران دانشجویی خود را در کونیگسبرگ طی کرد و در همین شهر بود که به تدریس پرداخت و به مقام استادی رسید و در سال ۱۸۰۴ م. در دوران سلطنت مطلقه فردریک ویلهلم جهان را بدرود گفت.

اندیشه کانت بازتابی از انقلابهای امریکا و فرانسه بود. وی در دوران زندگی اش همواره معلم حقوق بشر و تساوی در برابر قانون و شهروندی جهان و مبلغ صلح بر روی زمین، و مهمتر از همه، منادی آزادی از طریق شناخت و معرفت بود.

کانت مانند سایر فیلسوفان پروسن در اواخر قرن هیجده و اوایل قرن نوزده، به ستایش رویداد ۱۷۸۹ م. فرانسه پرداخت. کانت معتقد بود هرگز واقعه ای به این عظمت در تاریخ قرون جدید روی نداده است. تفاوت کانت با دیگر فیلسوفان پروسن مدافع انقلاب فرانسه آن بود که آنان پس از دوره وحشت و ترور بزودی از انقلاب روی برتافتند و بر آن شدند که از گسترش این زمین لرزه به میهنشان جلوگیری کنند. اما کانت تا روزهای آخر حیاتش به انقلاب فرانسه وفادار ماند. گرچه وی به بیرحمی های پس انقلاب اذعان داشت ولی معتقد بود عظمت دگرگونی که انقلاب پدید آورده در مقابل آن حوادث ناچیز است. وی در سال ۱۷۹۸ م. در یکی از مقالات خود نوشت: چنین پدیده ای در تاریخ بشر هرگز فراموش نمی شود زیرا استعدادی را برای کمال پذیری و بهبود در طبع آدمی به ظهور رسانیده است که سیاستمداران حتی به خواب هم نمی دیدند و تنها هنگامی که طبیعت و آزادی با هم جمع شوند چنین پدیده ای خلق می گردد. [Souder Hans: 1967, 2]

دوران حیات علمی و فکری کانت را می توان به دو مرحله مشخص و متمایز تقسیم کرد. سال ۱۷۷۰ م. تقریباً پایان مرحله اول و آغاز فلسفه نقّادی *Critical Philosophy* اوست. در مرحله قبل از فلسفه نقّادی، کانت عمدتاً پیرو فلسفه لایب نیتس (۱۷۱۶-۱۶۴۶) بود و روایتی از آن را که توسط فیلسوف آلمانی دیگر به نام ولف (۱۷۵۴-۱۶۷۹) تدوین و تنظیم شده بود تدریس می کرد. در این مرحله کانت که به شدت تحت تاثیر فیزیک نیوتن قرار گرفته بود، علاوه برتالیف کتب و رسالاتی در فلسفه به مطالعات و تالیفات علمی نیز اشتغال ورزید.

از سال ۱۷۷۰ م به بعد، فلسفه نقّادی که پیش از آن نیز جوانه هایی از آن در تفکر فلسفی وی رخ نموده بود به صورت یک منظومه فلسفی مشخص در ذهن او شکل گرفت. از این پس بود که کانت، منطق و گفتار نویی در فلسفه پدید آورد و طرحی نو در اندیشه در انداخت. نخستین محصول این مرحله تفکر کانت کتاب "نقد عقل محض" (*Critique of Pure Reason*) بود که در سال ۱۷۸۱ م منتشر شد. کانت تقریباً دوازده سال در طراحی این بنای باشکوه بود، اگرچه تالیف آنرا در مدتی قریب به چهار ماه به پایان رسانید. پرسشی که کانت در نقد عقل محض مطرح کرد و پاسخی که داد اساس تفکر فلسفی قدیم را ویران کرد، فصلی نو در اندیشه بشر گشود و انقلابی در جهان بینی آدمی و برداشت او از خودش و دنیا ایجاد کرد که آثار آن هنوز زندگی ما آدمیان را تحت تاثیر قرار می دهد (کانت خود آنرا انقلاب کپرنیکی نامیده است).

دومین کتاب مهم کانت در دوره فلسفه نقادی 'نقد عقل علمی' Critique of Practical Reason است که در سال ۱۷۸۸ م. منتشر شد. 'نقد قوه داوری' Critique of Judgement سومین کتاب کانت در سال ۱۷۹۰ م. منتشر گردید و بدین ترتیب (نقادی سه گانه عقل محض، عقل علمی و قوه داوری) که بنای باشکوه منظومه فلسفی کانت را تشکیل می‌دهند خاتمه می‌یابد.

در کتاب نقد قوه داوری نوعی تفکر قوی در خصوص لائیسیته وجود دارد چون فلسفه کانت مرحله ای از فلسفه است که در آن برای نخستین بار ذهنیت انسان ناچار میشود بار شناخت و اخلاق را نیز بر دوش گیرد. پس در این حال چیزی پدید می‌آید که می‌توان آنرا ظهور و بروز تفکر لائیک عرفی secular خواند. چون فلسفه قبل از کانت حتی دکارت به نوعی همچنان در حصار الهیات مسیحی محبوس می‌ماند زیرا با خدا شروع می‌شود و سپس به تفکر در باره انسان می‌پردازد. در حالیکه کانت با انسان شروع می‌کند و سپس به تفکر درباره خدا به مثابه یکی از مفاهیم عقل انسان می‌پردازد.

کانت فیلسوف عصر روشنگری Enlightenment است و به آن عصر باور داشت و آخرین مدافع بزرگ آن هم بود. روشنگری به عنوان یکی مفهوم تاریخی، زمانی هویت خود را کسب کرد که مقاله کانت تحت عنوان 'روشنگری چیست؟' در نوامبر سال ۱۷۴۸ م. در مجله Berlinische Monatschrift در پاسخ به پرسش 'روشنگری چیست' به چاپ رسید. در این مقاله، کانت روشنگری را 'رهایی انسان از مرحله صغارت و ناپختگی که ساخته و پراخته خود می‌باشد' تعریف می‌کند. (کانت، ۱۹۷۹، ص ۱۱۰)

به عبارت دیگر فرار از زندان صغارت و ناپختگی و قدم گذاشتن به بیرون آن، از مهمترین ویژگی های دوره ای است که کانت آنرا دوره روشنگری می‌خواند. خامی و ناپختگی در نظر کانت، عدم کاربرد عقل بدون راهنمایی دیگری است. صغارت یعنی قبول سلطه دیگری، در جایی که می‌توان از عقل استفاده نمود.

به نظر کانت، تا زمانی که یک کتاب جانشین فهم ما، یک مرشد جانشین وجدان و آگاهی ما و یک پزشک تعیین کننده رژیم غذایی ما است ما در دوره صغارت و ناپختگی بسر می‌بریم. بر اساس چنین رویکردی چون انسان خود مسئول صغارت و ناپختگی خود می‌باشد، خود نیز می‌تواند وسایل رهایی خود را با تغییری که در خود به وجود می‌آورد،

فراهم سازد. به نظر کانت دوره روشنگری را میتوان در شعار حکمت آمیز [motto] شجاع باش، جسارت دانستن داشته باش خلاصه نمود. (کانت ۱۹۷۹ ص ۱۱۱) چون دانستن، خود مستلزم پرسش است یعنی جسارت دانستن و به زیر سؤال کشیدن داشته باشید. مسائل را به سادگی نپذیرید و در آنها تعمق کنید.

کانت برای رهایی از خامی و ناپختگی دو شرط را ضروری می داند. نخست اینکه قلمرو اطاعت و قلمرو کاربرد عقل، به طور واضح و روشن از یکدیگر جدا گردند. برای نشان دادن یکی از مهمترین مشخصات ویژه دوران صفارت، کانت جمله معروف 'فکر نکنید، اطاعت کنید' Don't Think Just Follow Orders را مثال می آورد.

انسان زمانی به دوره بلوغ قدم خواهد گذاشت که به جای اینکه از او بخواهند کورکورانه اطاعت کند، به او گفته شود تا آنجا که می توانید در مورد هر چه می خواهید عقل بورزید. در پاسخ به این پرسش که کدام محدودیت مانع رشد روشنگری و کدام باعث تقویت آن می شود، کانت دومین شرط ضروری خود یعنی تفکیک قلمروهای عمومی و خصوصی کاربرد عقل را بیان نموده بلافاصله و به طور آشکار می گوید: کاربرد عقل در قلمرو عمومی می بایستی همیشه و در همه شرایط، آزاد باشد و این امر به تنهایی میتواند باعث روشنگری همه انسانها گردد. در صورتی که می توان از کاربرد عقل در قلمرو خصوصی جلوگیری کرده بدون اینکه مانعی بر سر راه پیشرفت روشنگری ایجاد کرده باشیم.

وی می گوید برای دست یابی به روشنگری تنها می باید طالب آزادی بود و کم خطرترین آزادی ها، آزادی انسان در بکارگیری گسترده از عقل خود در تمام زمینه هاست. بر اساس رویکرد کانت، ژرف ترین نتیجه روشنگری آن است که بنیانهای زندگی اجتماعی منحصرأ از نظامی عقلانی برخوردار است و گذشته انسان بر حال او به منظور تعیین آینده اش حاکم نیست.

کانت همچون دیگر اندیشمندان عصر روشنگری از دو فضیلت اصلی این دوران یعنی روشن بینی و دور اندیشی برخوردار بود. اما با تمامی این اوصاف می باید کانت را بیش از یک روشنگر دانست. زیرا گسست منطقی و هستی شناسانه ای از دنیای قدیم با او آغاز می گردد و با او بود که خدانشناسی جای خود را به انسان شناسی میدهد و به عبارت دیگر مساله انسان و سرنوشت اجتماعی او جایگزین مساله خداوند و دلایل وجود او در فرایند شناخت انسانی می شود.

کانت برای شکستن بن بست تئوریک ایجاد شده در فلسفه مغرب زمین شناخت تازه ای در عرصه معرفت مطرح کرد که به ساده ترین وجه این بود که نسبت عین object و ذهن subject بر چه پایه ای استوار است؟ هم ادراکات ما دلالت عینی دارند و هم مفاهیمی که بکار می بریم. اما باید دید به چه قسم عینیت objectivity دلالت می کند. ادراک حسی ما در زمان و مکان انجام می گیرد و تفکر ما در چار چوب مفاهیم کلی.

سؤال اصلی کانت که مرکز ثقل عقل نظری وی نهفته آن بود که دلیل مطابقت شما با ادراکات و تصورات ما- یعنی صورتی که در ذهن ما حاصل می گردد- چیست؟ در عرصه شناخت بعد از دکارت تا کانت دو مکتب اصلی وجود داشت. یک مکتب واقعیت را به عین و موضوع و متعلق اندیشه نسبت می داد، دیگری تمام واقعیت را به 'ایده' یا 'معنی' نسبت می داد.

در مکتب تجربی مذهبان ذهن یک لوح ساده بود و یک مشاهده گر تنبیل که وظیفه اش ثبت و ضبط امور است. آنچه ما بدست می آوریم، ممکن است ناشی از تجربه یکی امر شخصی باشد و یا یک امر جمعی. تجربی مذهبان مخالف با هر نوع ایده قبلی بودند، به عبارت دیگر مخالفت با اصل اینکه ذهن انسان معرفتی را با خود دارد در مقابل تجربی مذهبان هستند. در اندیشه عقلی مذهبان عقل انسانی را منبع انسانی را منبع شناخت می دانند و آنان منکر این نیستند که عین هم وجود ولی عامل شناخت را عقل انسانی می دانند.

در حالیکه سؤال کانت این بود که چگونه مطابقت بین صورتی که من در ذهن دارم و واقعیتی که بیرون از من است امکان پذیر می شود؟ چگونه تصورات من که مبتنی بر فعالیت درونی است با شیئی که محصول چنین فعالیتی نیست انطباق پیدا می کند؟ کافی نیست کسی بگوید به سبب صورتی که از شیئی در ذهن نقش می بندد. زیرا ما تصورات دیگری نیز داریم که ما بازایی در خارج ندارند مانند علیت. چطور ما مفاهیمی حاصل می کنیم که امور ضرورتاً باید با آنها سازگار شوند یا اصولی ابداع می کنیم که تجربه ضرورتاً به محصول آن اصول حاصل گردد. در حالی که چنین مفاهیم و اصول خود محصول تجربه نیستند. کانت همه پاسخهایی را که فیلسوفان گذشته داده اند همه را می سنجند و رد کرده و پرسش اصلی خود را چپستی رابطه عین و ذهن قرار می دهد. کانت خود در جواب این سوال اعلام می کند: از اول این رابطه وجود ندارد در مرحله دوم پدید می آید. بنظر می رسد کانت خود می دانست که دست به کاری مطلقاً نو زده است [زیرا

می نویسد: «متوجه شدم که چیزی اساسی [در رساله استادی] کم است. چیزی که کلید راز مابعدالطبیعه است.» [کورنر، ۱۳۶۷، ص ۵۶] کانت نظرگاه جدید را «استعلایی» transcendental نام داد.

وقتی می گوئیم فلان مفهوم «استعلایی» است. مراد این است که مستقل از تجربه و مطلقاً برای همه کس در هر جا و هر وقت است ولی وجودش وابسته به ما و تفکر ما است. قالبها یا صورتهای مستقل از تجربه را که حصول شناخت نزد آدمی در چارچوب آنها امکان پذیر می شود را کانت، «استعلایی» می خواند. شناخت ما برای اینکه عینیت پیدا کند و برای همگان اعتبار داشته باشد باید به قالب چنین صورتهایی درآید. در نظر کانت فرایند شناخت عبارتست از قرار دادن ماده شناخت در صورت شناخت.

سؤال آنست که صورتهای چگونه است و چیست؟ سهم دستگاه شناخت ما در فرایند شناخت از چه قرار است؟ کانت می گوید سه قوه faculty داریم: حس sensibility فهم understanding و عقل reason.

مدرکات حسی بوسیله حس انجام می شود. این مساله جنبه انفعالی دارد و دریافت کننده است و دارای خاصیت انفعالی است. یعنی اینکه موضوع شناخت به دستگاه حواس میرسد و آنرا احساس می کند. فرمی که حواس از ما تقدم apriori میدهد زمان time و مکان space است. برای کانت زمان و مکان واقعیات بیرون از اندیشه شناسنده نیست بلکه داده های ذهن شناسنده است. زمان و مکان در اندیشه کانت به این دلیل ما تقدمند چون هم ضرورت necessity دارند و هم عمومیت generality، و هیچ شیئی بدون زمان و مکان موجود نیست به عبارت دیگر زمان و مکان همچون چارچوبی برای اشیاء و حوادثند. زمان و مکان جزئی از جهان واقعی تجربی اشیاء و حوادث نیستند بلکه جزئی از ابزارها و تجهیزات ذهنی و عقلی ما برای دریافت این جهانند. (کارل پوپر ۱۳۶۳، ص ۲۲۲)

بر این اساس کانت معتقد است که در ظرف زمان و مکان، ما فقط می توانیم که به اشیاء معرفت حاصل کنیم جهانی را می شناسیم، عالم ظواهر یا پدیدار هاست و شئی فی نفسه thing - in - itself هرگز شناختنی نیست.

انقلاب کپرنیکی کانت در فلسفه آن است که می گوید که فهم ما با شئی منطبق نمی شود، شئی است که با فهم ما انطباق می یابد به عبارت دیگر کانت معتقد است «عقل

قوانین خود را از طبیعت استخراج نمی کند بلکه آنها را بر طبیعت تحمیل می کند. (کارل پوپر ۱۳۶۳، ص ۲۲۴)

وی می گوید باید از این نگرش که ما مشاهده کنندگان منفعل و بی اثریم و باید منتظر آن بمانیم تا طبیعت نظم خود را بر ما تحمیل کند، دست برداریم به جای آن باید بیرو این نظر باشیم که با هضم کردن داده های حسی، فعالانه نظم و قوانین عقل خود را بر طبیعت تحمیل می کنیم.

موضوع اصلی اخلاق کانت مساله آزادی است. در اندیشه کانت آزادی به عنوان امر فی نفسه و تصویری استعلایی و بیرون از آزمون قابل شناخت نیست، بلکه قابل تفکر است. وی در کتاب عقل علمی، آزادی را به دو معنای مثبت و منفی بکار می برد در مفهوم منفی، آزادی به معنای رهایی انسان از تمایلات جهان حسی، و در مفهوم مثبت آزادی، به معنای آزادی عقل است. عقل در نظر کانت جوهر انسانیت انسان است. عمل انسان در صورتی اخلاقی است که انسان آزاد باشد و آزادی شرط اول اخلاق است. کانت انقلاب کپرنیکی اش را از عرصه عقل نظری در عرصه اخلاق نیز می گستراند و معتقد است همانگونه که آدمی در عرصه عقل نظری قانونگذار طبیعت است قانونگذار اخلاق هم هست. و با این عمل آدمی را هم در جهان اخلاق، و هم در جهان طبیعت در مقام مرکزیت قرار می دهد. بدین سان انسان جانشین خدا می گردد و می توانیم بگوییم کانت همانگونه که علم را انسانی می کند، اخلاق را نیز زمینی و مردمی می کند. انقلاب کپرنیکی کانت در میدان اخلاق مندرج در آموزه خود آئینی autonomy او است.

کانت معتقد است ما نمی توانیم فرمان قدرتی را، هر اندازه عالی باشد به عنوان پایه و مبنای اخلاق بپذیریم. چه هر وقت که با فرمان یک صاحب قدرتی رو به رو می شویم مسئولیت خود ما است درباره اخلاقی بودن یا نبودن آن داوری کنیم. وی معتقد است انسان از جهت اینکه موجودی عاقل است باید خاستگاه چنین آموزه ای تلقی شود. پس انسان نه تنها تابع امر مطلق categorical imperative بلکه آفریننده آن است. (بلسوم و ویلیام ۱۳۷۳، ص ۷۱۴)

لازم به توضیح است که کانت در منظومه اخلاقی اش قصد بر پا کردن تئوری اخلاقی ندارد. اخلاق کانت فرمالیست است، یعنی معیار اخلاقی بودن (اینکه در چه شرایطی رفتار ما اخلاقی خواهد بود) را مطرح می کند.

نقطه عزیمت کانت در اخلاق این اصل است: از هر چه در این دنیا و حتی خارج از این دنیا بیندیشیم هیچ خیری بالاتر از اراده نیک نیست. کانت توضیح میدهد که اراده نیک اراده ای نیست که معطوف به چیز های معینی مثل انواع فضیلت باشد، بلکه اراده ای است که بخاطر انجام وظیفه عمل کند. به عقیده کانت عمل کردن به خاطر نفس وظیفه یعنی عمل کردن به پیروی از قانونی که شخص خود برای خویشتن مطاع قرار داده است بنا بر این در عین اینکه تابعیم مقنن اشتفان نیز هستیم. (کورنر اشتفان ۱۳۶۷، ص ۲۸۵)

نظریه اخلاقی کانت منحصر در آن نیست که وجدان آدمی منبع خود آیینی او است. وی همچنین در آن می کوشد تا به ما بگوید که وجدان ما چه چیزی را ممکن است از ما بخواهد. وی از این قانون اخلاق چندین صورتبندی به ما عرضه میدارد: ۱- آدمی و به طور کلی هر موجود عاقل به عنون غایت بالذات وجود دارد نه صرفاً به عنون وسیله ای که به دلخواه مورد استفاده فلان اراده یا بهمان اراده قرار بگیرد. در کلیه اعمال و افعال و... باید او را در عین حال به چشم غایت نگریست.

۲- فقط مطابق دستوری عمل کن که بتوانی اراده کنی آن دستور به قانون کلی مبدل شود. به عبارت دیگر چنان عمل کن که گویی دستور عملت قرار است بتا به اراده تو به قانون کلی مبدل گردد.

۳- بخواه که عمل تو با غایات سازگار باشد یعنی عملت تناقض نداشته باشد. کانت معتقد است اگر اراده موجود عاقل تابع قوانین یا اصول اخلاقی ای باشد که ثمره و نتیجه قانونگذاری خود وی (از حیث عاقل بودن) نباشد گرفتار یک دیگری آیینی heteronomy می شود که منشأ تأسیساتی های علم اخلاقی است به صورتی که خود وارث آن بوده است.

زغال جامع علوم انسانی

کانت گستاخانه، انقلاب کپرنیکی اش را از عرصه عقل نظری و عملی به میدان دین می کشاند و می گوید: هر چند کلمات من ممکن است شما را از جا بپراند، نباید مرا درباره اینکه گفته ام که هر کس خدای خود را می آفریند محکوم کنید از دید گاه اخلاق شما حتی باید خدای خود را بیافرینید تا بتوانید در او آفریننده خود را، پرستش کنید. چه لازم است به هر طریقی که شده خدا بر شما شناخته شود. و حتی اگر او باید خود را بر شما ظاهر کند: این شما هستید که باید در این باره داوری کنید که آیا اجازه دارید (از وجدان خود) که به او باور کنید و به عبادت او بپردازید یا نه.

کانت از تاریخ، دیدی هدفمند دارد و اخلاق را رهنمای سیاست میداند و انسان را غایت می‌شناسد. بنظر وی انسان اخلاقی تنها کسی است که در فرایند عمل خویش هیچ گاه بشریت را به عنوان وسیله در نظر نمی‌گیرد بلکه همواره بشریت را غایت می‌شمارد. بدین منظور انسان می‌باید به گونه‌ای عمل کند که اراده آزاد و خود مختاریش موجب از بین رفتن آزادی و خود مختاری دیگر اراده‌ها نشود.

کانت معتقد است به همین خاطر انسان در عرصه اجتماع و سیاست از دو قانون پیروی می‌کند. از یک سو قانون اخلاقی‌ای که خود به تنهایی قانون گذار آن بوده است و از سوی دیگر، قانون حقوق‌ای که به همراه دیگران در قانون گذاری آن شرکت کرده است.

بر این اساس کانت بر پایی، حفظ و گسترش جامعه مدنی متکی بر قرارداد اجتماعی را بالاترین وظیفه بنی آدم می‌داند. کانت می‌گوید در جامعه مدنی آزادی هر انسان باید تا آن حد گسترش یابد که با آزادی دیگر انسانها سازگار بشود. انسانها در جامعه مدنی تابع قوانینی هستند که خود وضع کرده‌اند.

بنظر کانت در عرصه سیاست، انسان اخلاقی یعنی انسان خاص، جای خود را به انسان حقوقی یعنی انسان عام میدهد و فلسفه حق جایگزین فلسفه اخلاق می‌شود. مساله اصلی فلسفه حق کانت تعیین محدوده آزادی یک شخص در رابطه با آزادی دیگران است. این امر فقط در صورتی امکان پذیر است که قانون حقوقی همچون قانون اخلاقی شکلی کلی داشته باشد. کلی بودن حق به معنای پیشینی بودن آن و تقدم آن بر تجربه و آزمون است. به سخن دیگر، از این منظور حق بر این معنای اصول پیشین استوار می‌شود.

این اصول پیشینی عبارتند از: ۱- هر عضوی از اجتماع در مقام انسان آزاد است. ۲- هر عضوی از اجتماع در مقام فاعل با دیگری برابر است. ۳- هر عضوی از اجتماع در مقام شهروند مستقل است.

کانت شرط لازم هماهنگی اراده انسانها را در این سه اصل می‌بیند ولی این هماهنگی از نظر وی تنها در اصل دولت state امکان پذیر است. به گفته کانت دولت جامعه انسانی است که از قوانین خود پیروی می‌کند زیرا همچون فاعل اخلاقی بر پایه اصلی اخلاقی بنا شده است. وظیفه دولت فراهم کردن آزادی انسان من حیث یکی موجود اخلاقی است.

از این رو دولت آلت و اندام فلسفه حق است. به عبارت دیگر اصل حق در درون دولت بی قید و شرط است. کانت دولت را میراث کسی نمی‌شمارد بلکه از آن به عنوان نظم مدنی ای یاد می‌کند که نتیجه اتحاد انسانهای آزاد، برابر و مستقل تحت قوانین حق است. بدین گونه اصل صوری اخلاق کانتی تبدیل به اصل صوری قواعد حق میشود که تعیین کننده رفتار اجتماعی انسان‌ها است.

بنظر کانت بهترین نظم مدنی آن است که قدرت نه از آدمیان، که از قوانین سر چشمه گیرد. التزام به حفظ چنین نظم، اگر وجود داشته باشد عالی ترین قانون یک جامعه مدنی است. در نظم مدنی هر انسانی در پی نیک بختی خویش است و هر انسانی آزاد است که با انسانهای دیگر وارد معامله و گفتگو شود. وظیفه دولت آن نیست که شخص را از این ملاحظات رهایی دهد. اصل تعیین کننده نظم مدنی نه نیک بختی، بلکه حق است.

درباره اصل نیک بختی و سعادت باید گفت که در نظر کانت اولاً این اصل اساساً اصل نیست، ثانیاً و مهمتر اینکه، اگر این اصل جانشین اصل حق گردد به شرارت سیاسی و اخلاقی دامن میزند. حتی در صورتی که اصل نیک بختی و سعادت انسان با نیت خیر به میان کشیده شود نتایج آن برای حاکم و شهر و ندان هر دو مصیبت بار خواهد بود. حاکم می‌خواهد مردم را به شیوه دلخواه خویش نیک بخت سازد. پس تبدیل به حاکمی خود کامه و مستبد می‌شود، مردم نمی‌خواهند از ادعای کلی انسانی که حق دارند نیک بختی و سعادت خود را خود تعیین کنند چشم پوشی نمایند و دست به طغیان می‌زنند.

کانت با طرح فلسفه حق در عرصه سیاست دور نمای جدیدی پیرامون رابطه بین دولتها و ملتها و تشکیل جامعه مدنی جهانی می‌گشاید. او به همه آدمیان در سراسر زمین می‌آموزاند که چگونه جایگاهی را که در جهان به آنان اختصاص یافته است به دست آورند. کانت در بند نیک بختی انسان در جهان است و بار د و انکار همه آرمانشهرها و ایدئولوژیها می‌خواهد آنچه را که در وضعیت انسانی ممکن و درست است بازجوید. و در نهایت کانت در فلسفه سیاسی اش ثابت کرد که هر انسان آزاد است نه بدان جهت که آزاد بدنیا آمده، بلکه بدان جهت که با بار مسئولیتی برای تصمیم گرفتن آزادانه قدم به دنیا نهاده است.

فو کو میشل، درباره روشنگری چیست کانت، ترجمه، همایون فولادپور، کلک، شماره ۲۲، دی ۱۳۷۰

هار تناک یوستوس، فلسفه کانت، ترجمه، غلامعلی حداد عادل، تهران: انتشارات فکرروز ۱۳۷۶

کانت امانوئل، تمهیدات، ترجمه، غلامعلی حداد عادل تهران: مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۷۰.
کانت اما نوئل، بنیاد ما بعد الطبیعه اخلاق، ترجمه، حمید عنایت، تهران: انتشارات خوارزمی اسکروتین راجر، کانت، ترجمه، علی پایا، تهران، طرح نو، ۱۳۷۵.

فولادوند عزت الله، فلسفه سیاسی کانت، فرهنگ، شماره ۱۱، پائیز ۱۳۷۱

منابع و ماخذ مقاله

- کورنر اشتفان، فلسفه کانت، ترجمه، عزت الله فولادوند، تهران: انتشارات خوارزمی ۱۳۶۷
بلوم ویلیام تی: نظریه های نظام سیاسی، ترجمه، احمد تدین، تهران: نشر آران ۱۳۷۳
یاسپرس کاول، کانت، ترجمه، عبدالحسین نقیب زاده، تهران: انتشارات طهوری ۱۳۷۲
پوپر کارل، حد سها و ابطالها، ترجمه، احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار ۱۳۶۳
مجتهدی کریم، فلسفه انتقادی کانت، تهران: موسسه نشر هما ۱۳۶۳.

Lewis W. Beck, Studies in Kant. (Indianapolis: Bobbs Merrill-1965)

Jones W. T., Morality and Free Domin: The Philosophy of Immanuel Kant (London: Oxford University Press, 1940)

Rundell John, Origin of Modernity. (London: Polity Press, 1987)

Kan T., Kant's Political Writings, Translated by H.B. Nibset (London: Cambridge University Press, 1977).

Paten. H.J., Kant's Metaphysic of Experience. (London: George Allen & Unwin, 1951).